

• منزل صراط

بحث ما درباره معاد و حیات پس از مرگ بود. در ادامه به منزل بعدی می‌رسیم که منزل صراط و گذرگاه قیامت است. آیات و روایات فراوانی است که گفته شده است یکی از منازل قیامت و ویژگی‌های قیامت، گذرگاه آن است که از آن به صراط تعبیر می‌شود که همه باید از آنجا عبور کنند. ظاهر آیه هم نشان می‌دهد که صراط از روی جهنم عبور می‌شود. همان‌طور که خدای سبحان در سوره مریم آیه ۸۱ و ۸۲ می‌فرماید: [این آیه ۷۱ و ۷۲ می‌باشد] «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» یعنی هیچ‌یک از شما نیست مگر اینکه وارد دوزخ می‌شوید. حالا این واردها یک ورود به جهنم است، از جهنم عبور می‌کند یا نه، مشرف و نزدیک به جهنم است. و می‌فرماید: این، حکم تقدیر حتمی خداوند است که همه از این عبور خواهند کرد. بعد، البته دارد که: «ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا»، البته خداوند پرهیزگاران را نجات می‌دهد و ستمکاران را فرو می‌گذاریم تا در آن آتش به زانو در افتند. از این، تعبیر شده به صراط و در واقع، صراط عبور از این مکان است.

شاید فلسفه‌اش این باشد که گفته اند: در دنیا، براساس صراط مستقیم حرکت کنید. صراط جحیم را نروید. یعنی چی؟ یعنی تقوا پیشه کنید، دستورات الهی را عمل کنید و چون هر دستور الهی و هر عملی که به عنوان صراط مستقیم است، هر بینشی که مربوط به صراط مستقیم است، هر منش و کنشی که عبارت است از صراط مستقیم، همراه است با وسوسه‌های شیطانی، همراه است با شعله‌های آتش. در واقع شما وقتی دارید نماز می‌خوانید گویا با شعله‌های آتش درگیر هستید و وسوسه‌های شیطانی را کنار می‌گذارید. وقتی که در خیابان راه می‌روید، توصیه دین این است که به نامحرم نظر نکنید، یا مثلاً معصیت دیگری انجام ندهید، به هر حال انسان وسوسه می‌شود، آن کسی که به این صراط مستقیم عمل می‌کند و در صراط مستقیم است، دارد با این شعله‌های آتش مبارزه می‌کند. تجسم این عمل دیگری در آخرت این است که «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» هرکسی بالاخره از درون جهنم عبور می‌کند. اما این‌هایی که، یعنی گرفتار وسوسه‌های شیطانی است. ولی کسی که تقوا پیشه کرده است، «ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا» هرکسی به ما پیشه کرده ما او را نجات می‌دهیم. یعنی در واقع کسی که در دنیا تقوا پیشه کند، یعنی گناه و معصیت و وسوسه‌ها را کنار بگذارد، گرچه از متن این وسوسه‌ها دارد عبور می‌کند، ولی چون این وسوسه‌های شیطانی را کنار گذاشته، یعنی در متن جهنم، این شعله‌های آتش را کنار گذاشته چون به هر حال روز قیامت تجسم اعمال همین اعمال دنیوی است.

به‌همین خاطر در روایات آمده که صراط راهی است که از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است. در روایت دیگر آمده که افراد، یکسان از صراط عبور نمی‌کنند. عبور از صراط هم یکسان نیست. کسانی به سرعت برق از آن عبور می‌کنند و آنان اهل بیت عصمت و طهارت هستند که این‌ها (اهل بیت نه تنها گناه نمی‌کنند بلکه انگیزه گناه کردن هم ندارند. چون مقام عصمت است و

مقام عصمت انگیزه گناه هم ندارد، لذا به سرعت برق حرکت می‌کنند. افرادی نیز به سرعت باد عبور می‌کنند. یعنی مثل باد حرکت می‌کنند، آن‌هایی هستند که اهل عدالت‌اند. ممکن است انگیزه‌ها و وسوسه‌هایی داشته باشند اما خیلی راحت با این‌ها مخالفت می‌کنند، چون ملکه عدالت را دارند و صراط مستقیم را سریع طی می‌کنند. گروهی به سرعت اسب و دسته‌ای به سرعت انسان پیاده. این‌ها به اعتبار مراتب انسان‌ها تفاوت دارند و عده‌ای سینه خیز و برخی با زانوها حرکت می‌کنند. یک آدمی که وسوسه می‌شود، ده بار گناه می‌کند و یک بار توبه می‌کند، این، یک جور عبور می‌کند. ولی کسی که هرچه وسوسه‌اش کنند، اصلاً سراغ عمل ناروا نمی‌رود، آن یک‌جور دیگر از صراط عبور می‌کند. پس بنابراین همه باید از این جهنم عبور کنند. یعنی مسیر رفتن به بهشت عبور از جهنم است. چون مسیر عمل صالح، عبور از وسوسه‌هاست. بنابراین، تجسم آن در قیامت این‌گونه است. یعنی حتی پیامبران هم به این معنا از جهنم عبور می‌کنند اما آتش جهنم، اهل تقوا را نخواهد سوزاند. اما می‌بینند کسانی چگونه در این جهنم گرفتار عذابند.

در یک روایتی پیامبر اکرم فرمود: ثابت‌قدم‌ترین شما در صراط، دوستدارترین شما نسبت به اهل بیت من خواهد بود. فلسفه‌اش هم این است. انسانی که به اهل بیت محبتی داشته باشد و محبتش به اطاعت تبدیل شود، راحت‌تر از صراط مستقیم معبور می‌کند. چون هم صراط مستقیم درست او را می‌شناسد و هم درست از او عبور خواهد کرد. بنابراین ثابت‌قدم‌ترین افراد در صراط کسانی هستند که محبت بیشتری به اهل بیت دارند. بعد از صراط که از صراط عبور شد، آدم‌ها دو دسته می‌شوند. یا در قعر جهنم می‌افتند و می‌سوزند و یا از جهنم سالم و صحیح عبور می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند. در واقع آخرین منزلگاه ابدی آدمیان، بهشت و جهنم است که سرانجام هر انسانی به آنجا ختم خواهد شد.

• بهشت و جهنم

بهشت، مرکز نعمت‌های مادی و معنوی است و دوزخ هم که کانون رنج‌ها و دردها و محرومیت‌هاست. در اینجا وقتی صحبت از بهشت و جهنم یا ثواب و عقاب می‌شود، هم ثواب و عقاب مادی مطرح هست و هم معنوی. البته این مادی که می‌گوییم، حالا این مادی، عبارت از ماده یک عالم مثال است؟ جسم عالم مثال است، جسم مثالی است؟ مثل همان جسمی که در عالم رویا می‌بینیم یا شبیه جسمی که در عالم دنیا است؟ ظهور آیات این است که، یک جسمی است که مقدار و حجم دارد و یک نوع مادیتی دارد. یعنی فقط جسم مثالی نیست، جسم مادی هم هست. اما این جسم مادی هم مشمول احکام این دنیوی نیستند. یعنی این‌طور نیست که بگوییم فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی موجود، بر آن حکمفرماست. خیر، اصلاً خداوند، یک عالم مادی دیگری را خلق می‌کند به نام بهشت و جهنم که احکام و قوانینش با آن احکام و قوانینی که در عالم طبیعت است تفاوت دارد. اصل معاد جسمانی مورد اتفاق همه است ولی بعضی‌ها، جسم را جسم لطیفی دانستند. ولی به هر حال حتماً قواعد جسمانی است و پس حتماً ثواب و عقاب را، لذت و الم جسمانی در کنار لذت و الم روحانی وجود دارد. البته همان‌طور که عرض کردم لذت و الم‌های جسمانی هم برمی‌گردد به لذت و الم روحانی و معنوی. یعنی آن کسی که درد را احساس می‌کند روح است نه جسم و آن چیزی که لذت را احساس می‌کند روح است نه جسم.

• آیات قرآن درباره بهشت و جهنم

یک سری آیات درباره بهشت و جهنم است که بعضی‌ها را خدمتان ارائه می‌کنیم. یک دسته آیاتی داریم که مربوط به ماهیت جهنم است، درب‌های جهنم است. مثلاً در آیه ۴۳ و ۴۴ سوره حجر می‌فرماید: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» یعنی جهنم میعادگاه همه آنهاست. هفت در دارد و برای هر دری گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند. یا در آیه دیگر آمده است، فادخلوا ابواب جهنم در آیه ۲۲ سوره نحل است، «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا»، دستور می‌دهد وارد درهای جهنم بشوید در حالی که خالد در جهنم هستید. «فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» جای بدی است جایگاه متکبران. معلوم می‌شود یکی از بدترین جایگاه‌هایی که در جهنم است جایگاه متکبران است.

این یک دسته آیاتی است که درباره درهای جهنم و مراتب و ماهیت جهنم صحبت شده است. در یک آیه دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً» در پایین‌ترین مرحله دوزخ، منافقین قرار دارند و هیچ یآوری هم این‌ها را یاری نخواهد کرد. آیه ۱۴۵ سوره نساء.

یک دسته آیات دیگری داریم مربوط به عذاب‌های جسمانی است. یعنی عذاب‌های جسمانی را معرفی کرده و نام برده. مثلاً در آیه ۴۳ تا ۴۶ سوره دخان، می‌فرماید «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ» می‌گوید: درخت زقوم غذای گنهکاران است. این درخت زقوم مثل فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد. یعنی این درخت را مصرف می‌کنند و مثل فلز گداخته در شکم به جوشش درمی‌آید. این جوششی همچون آب سوزان است. مایع سوزانی مثل آهن، فلز گداخته‌ای که همین‌طور می‌جوشد این‌طور عذاب جسمانی پیدا می‌کند.

همچنین آیات دیگری هم آمده. مثلاً در آیه ۵۶ سوره نساء آمده: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَثْنٍ غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا» می‌گوید: کسانی که به آیات ما کفر می‌ورزند، این آیاتی که کفر می‌ورزند اعم از آیات تشریعی قرآن است و یا آیات تکوینی که در عالم طبیعت است، و الا همه این پدیده‌هایی که در عالم است، آیات انفسی و آیات آفاقی حق تعالی هستند. اینکه فرمود: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یعنی هر نفسی یک آیتی از آیات الهی است، یعنی اگر کسی به نفس خود توجه کند به حق تعالی توجه پیدا کرده. وقتی پدیده‌های عالم طبیعت را می‌بیند این‌ها آیه هستند. آیه یعنی نشانه، آیه، ذی‌الایه (صاحب آیه) را نشان می‌دهد، و ذی‌الایه هم حق تعالی است. اگر کسی آیات الهی را انکار کرد، چه آیات تشریعی و چه تکوینی، فرمود: «سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا» یعنی به زودی وارد آتش جهنم می‌شوند. بعد هم وارد آتش جهنم که شدند، این‌طور است که هر وقت پوست‌هایشان کنده شد «نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ» باز زنده بودند ما یک پوست‌های دیگر به جایشان می‌گذاریم تا کیفر و عذاب را ببینند که البته خداوند توانا و حکیم است.

پس یک دسته از آیات است که عذاب‌های جسمانی را ذکر می‌کند و متعدد است.

یک دسته از آیات است که مربوط به عذاب‌های روحانی است مثل آیه ۵۷ سوره حج «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» کسانی که کافر هستند، آیات ما را تکذیب می‌کنند، عذاب خوارکننده‌ای نصیبشان می‌شود. بعضی عذاب‌ها خوارکننده است. مثلاً طرف را ضایع می‌کنند. می‌گویند: ببینید این یک همچنین آدمی است، احساس ذلت می‌کند. یا در آیه ۱۲ سوره فرقان، باز، همین مطلب را دارد که می‌فرماید: وقتی که آتش وقتی آن‌ها را از دور می‌بیند صدای وحشتناک و خشم‌آلودش را که با نفس‌زدن شدید، همراه است می‌شنود. «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا» یعنی صدای وحشتناک و خشم‌آلودش را نشان می‌دهد که از یک عذاب روحی برخوردارند.

• وارد شوندگان به جهنم و خالدين في النار

حالا چه کسانی وارد جهنم می‌شوند و عذاب می‌بینند؟ باز یک دسته آیات در قرآن است که عذاب‌شوندگان را معرفی می‌کند. اولاً فرموده: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» که این دلالت بر عدل الهی است. ذره ذره اعمال را خدا محاسبه می‌کند. اما چه کسانی گرفتار عذاب و خالد در نار هستند؟ چون بعضی‌ها گرفتار عذاب و خالد در نار هستند و بعضی‌ها عذاب می‌بینند، پاک می‌شوند و برمی‌گردند به بهشت. البته در نهایت آن‌هایی که خالد در نار هستند شاید تعدادشان کمتر باشد، اما جهنم پر از جهنمی خواهد شد. آن قدر پر می‌شود که حتی سؤال می‌شود که آیا پُر شده‌ای؟ یعنی جهنم این‌طور پر از جهنمی می‌شود. اما بعضی‌ها خالد نار هستند. مثلاً کسانی که آیات الهی را تکذیب می‌کنند «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» که در آیه ۳۶ سوره اعراف تکذیب‌کنندگان آیات الهی خالد در نار هستند.

گروه دومی که گرفتار خلود در نار هستند آیه ۶۳ سوره توبه است. کسانی که عداوت و دشمنی با خدا و پیامبر خدا دارند «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ» این هم گروه دوم.

گروه سوم که فرموده اند در جهنم خالدند، افرادی که عاصی هستند، عصیان خدا و رسول خدا را می‌کنند. در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره جن «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» این هم گروه سوم.

گروه چهارمی که باز گروه خالد در نار معرفی شدند آیه ۵۲ سوره یونس ظاهراً ستمگران هستند. «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ».

دسته پنجم آیاتی هستند که می‌فرمایند: اشقیا خالد در نار هستند. آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره هود، «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ».

دسته ششم مجرمین هستند که در آیه ۷۴ و ۷۵ سوره زخرف «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ»

گروه هفتم کسانی که در خطا فرو رفتند. خطا آن‌ها را احاطه کرده است. آیه ۸۱ سوره بقره «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَخَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ». کسی که بدی را کسب کرده و خطاهایش بر او احاطه کنند. یعنی خطاها دور او را گرفتند. آنقدر خطاها زیاد است، می‌فرمایند: «فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

هشتم افراد بدکار هست که باز می‌فرماید: افراد بدکار خالد در نار هستند. آیه ۶۸ و ۶۹ سوره فرقان. «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا» کسی که این گناهان را انجام می‌دهد، یکی شرک می‌ورزد، قتل نفس انجام می‌دهد، نفس محترمه را به قتل می‌رساند، معاذ الله، معاصی دیگر را انجام می‌دهد و بعد کیفری که خواهد دید در ذکر آمد مربوط به عذاب مضاعفی است و بعد با خواری در این عذاب مضاعف جاودان خواهد بود.

گروه نهم کسانی هستند که از قرآن روی گردانند. در آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره طه «مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا * خَالِدِينَ فِيهِ ...» کسی که از قرآن اعراض می‌کند، این هم خالد در نار است.

گروه دهم، کسانی که سبک‌میزان هستند در روز قیامت. روزی که اعمالشان را حساب می‌کنند، می‌بینند اعمالشان وزنی ندارد. آیه ۱۰۳ سوره مؤمنون «وَمَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ».

گروه یازدهم، رباخواری که از حرمت ربا آگاهی دارند. درواقع این‌ها آیه ۲۷۵ سوره بقره فرموده است که «وَمَنْ عَادَ [یعنی اگر کسی به رباخواری بازگردد. (با اینکه) می‌داند رباخواری بد است و می‌رود به سمت رباخواری] فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

درباره قاتل مؤمن بی‌گناه که در آیه ۹۳ سوره نساء آمده است «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» یعنی این افراد هم خلود در نار داریم.

• معنای خلود

خب آدم وقتی این‌ها را می‌بیند می‌گوید که این‌ها همه خالد در نار هستند و کسی باقی نمی‌ماند. به هر حال، آدم یا قتل نفس می‌کند یا گناه می‌کند یا به هر حال عملش سبک است. اینجا باید دقت کنید. بعضی آیاتی که می‌فرمایند: خالد در نار هستند یک قیدی دارد «مادامت السماوات» الی آخر، یک قیدی دارد. یعنی خلود به معنای زمان طولانی است. بعضی گناهان هستند که انسان (به خاطر انجام آنها) تا ابد در جهنم نمی‌ماند؛ بلکه در یک مدت طولانی در جهنم می‌ماند. اما بعضی گناهان هست که تا ابد می‌ماند. آن انسانی که ملکه شرک پیدا کرده است، این شخص تا ابد در جهنم است. ملکه کفر و ملکه شرک. البته به شرطی که جاهل مقصر یا عالم هم نباشد. اگر کسی جاهل قاصر است و گرفتار شرک و کفر شده آن باز حسابش جداست. آن کسی که عالماً عامداً مشرک و کافر است یا آن کسی که جاهلاً ولی جهلش تقصیری است، و نمی‌رود که حقیقت

را بفهمد و کافر و مشرک شده این خالد در نار است. چون حقیقت ذاتش است و مبدا و معاد را انکار می‌کند و وقتی که مبدأ و معاد انکار می‌کند دیگر زمینه‌ای برای رفتن به بهشت در وجودش نیست. ملکه و ذاتش شده این.

البته در اینجا بعضی استثنا از متفکران هست که یک تفسیر دیگری کردند که گفتند: این‌هایی که خالد در نار هستند، مثل کفار و مشرکین، این‌ها کم‌کم در جهنم انس می‌گیرند و جهنم آن‌ها بهشت آن‌هاست. مثلاً فرض کنید؛ حیواناتی مثل سوسک و... که بر سرگین زندگی می‌کنند چه لذتی می‌برند که در محیط آلوده ای هستند، این‌ها هم در جهنم که لذتشان به همین آتش جهنم است. مثل آدم معتادی که اصلاً مواد مخدر مصرف کرده، اگر یک نیش عقرب و مار هم بهش بخورد، لذت می‌برد، لازم نیست حتماً آزاری ببیند، لذت هم می‌برد. جهنمی‌ها هم همین‌طور. (در رد این ادعا، می‌توان گفت:) آیاتی که در بحث خلود در نار آمده، دارد که: عذاب الیم، دردناک است عذاب برای او. پس بنابراین خالد در بعضی آیات به معنای زمان طولانی است و در بعضی آیات ابدی و زمانی که دیگر پایانی ندارند و تا ابد در جهنم هستند و در آتش جهنم هستند. در زبان عرب، خلود گاهی اوقات به معنای زمان طولانی به کار رفته است.

• آیات مربوط به بهشت و بهشتیان

اما آیاتی که درباره بهشت است. باز بعضی آیات است که درباره ابواب بهشت صحبت شده است. ماهیت و ابواب بهشت را ذکر کرده. مثل آیه ۷۳ سوره زمر « حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ » ضمیر هم به بهشتیان بر می‌گردد یعنی وقتی که بهشتیان به بهشت می‌رسند درهای بهشت به رویشان باز می‌شوند، خزنه بهشت، نگهبانان بهشت به این‌ها می‌گویند سلام علیکم و با سلم، آن‌ها را وارد بهشت می‌کنند. یا در آیه شریفه سوره صاد آیه ۵۰ « جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ ». باغ‌های جاودان بهشتی است که درهایشان به روی بهشتیان گشوده می‌شود. خلاصه تعبیر باب و ابواب به کار رفته است و همان‌طور که جهنم ابوابی دارد بهشت هم ابوابی دارد. معلوم می‌شود همان‌طور که جهنمی مراتب دارد بهشتی هم مراتب دارد. این‌طور نیست که هر کسی از هر در بهشتی وارد شد جهنمی هم همین‌طور.

بعضی آیات دیگر هست که انواع به نعمت‌های بهشتی را پرداخته. هم نعمت‌های مادی و هم نعمت‌های معنوی. مثلاً فرض کنید در نوع نعمت‌های مادی در آیه ۱۳ سوره نساء می‌فرماید « وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ » اشاره به باغ‌ها و نهرها دارد و این‌طور آیات از نعمت‌های مادی بهشت سخن می‌گوید.

یا در سوره واقعه می‌فرماید: « وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ » یعنی در کنار درخت سدر، درخت سدر یا همان درخت کنار که در مناطقی از خوزستان این درخت زیاد است. درخت بسیار خاردار است. قرآن می‌فرماید: این درختی که بهشتی است و از سایه آن بهره می‌برند، «سِدْرٍ مَخْضُودٍ» است. درخت سدری است که خار ندارد و بی‌خار است. «وَطَلْحٍ مَنْصُودٍ»، در سایه درخت‌هایی که خوش‌رنگ و خوش‌بو هستند. « وَظِلٌّ مَمْدُودٍ » سایه‌هایشان ممدود است، کشیده است. « وَمَاءٌ مَسْكُوبٍ »، در کنار آبشارهایی که قرار دارد. خلاصه از این نعمت‌های مادی هم از حور العین و از لؤلؤ المکنون و مسائلی از این قبیل که نعمت‌های مادی است.

بعضی آیات به نعمت‌های روحانی، لذات روحانی اشاره کرده است. مثلاً آیه ۲۳ و ۲۴ سوره رعد می‌فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». یعنی فرشتگان از هر دری که بهشتیان وارد می‌شوند، این‌ها هم وارد می‌شوند و به این‌ها می‌گویند سلام علیکم. این سلام علیکم یک نعمت مادی نیست، یک نعمت معنوی است. ملائکه بر این انسان سلام کردند. یا در یک آیه دیگری می‌فرماید «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» در سوره یونس است. خدا بهشتیان را دعوت می‌کند به سرای صلح، به سرای سلامت، یا درباره متقین دارد که در سوره دخان «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ». در یک مکان و یک جایگاه امنی قرار گرفتند. یا در سوره نساء آیه ۶۹ و ۷۰ دارد «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» [کسی که خدا و پیامبر را اطاعت می‌کند] فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ این شخص در کنار افرادیست که مُنْعَمٌ علیهم هستند. یعنی مشمول نعمت الهی هستند. پس کسی هم که خدا و پیغمبر را اطاعت کند مشمول نعمت الهی هستند. کسانی که مُنْعَمٌ علیهم هستند چه کسانی هستند؟ «مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا» [چه رفیق‌های خوبی این‌ها هستند] «ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ»، [و تازه این فضل، فضل الهی است] «و كَفَى بِاللَّهِ عَلِيماً» خلاصه از این نعمت‌های معنوی هم در بهشت زیاد است.

چه کسانی وارد بهشت می‌شوند و از نعمت‌های بهشتی برخوردار می‌شوند؟ اسباب و عوامل ورود به بهشت، یکی ایمان و عمل صالح است. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». یکی تقواست، یکی ترک هواپرستی است، یکی سبقت در ایمان است، این‌ها همه آیاتش در قرآن است. یکی صابران است. «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ». یکی استقامت در ایمان است. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». این به خاطر استقامت است. بعضی ایمان می‌آورند ولی استقامت در ایمان ندارند. انسان مؤمنی است؛ انسانی است که مؤمن بوده و در راه رضای خدا زحمت کشیده، واقعاً تلاش کرده تا ایمانش حفظ شود. اما در مواردی که نمی‌تواند از آزمون بیرون بیاید، مثلاً فرض کنید وسوسه ثروت است، یک کسی را می‌بینید با مثلاً صد میلیون تومان نمی‌تواند فریب دهد، ولی وقتی مبلغ به یک میلیارد و بالا رسید دیگر نمی‌تواند خودش را نگه دارد. وسوسه ثروت، وسوسه شهرت، وسوسه شهوت، این وسوسه‌ها، در ایمانش نمی‌تواند صبر کند. صبر در معصیت را ندارد، صبر در مصیبت را ندارد. اما اگر کسی صبر و استقامت داشته باشد، این شخص، به خاطر استقامت در ایمانش اهل بهشت است. اخلاص در عمل باز در بعضی از آیات است. صدق و راستی، یعنی انسانی که اهل صداقت است. بعضی آدم‌ها هستند که دیگران را فریب می‌دهند، اما خودشان می‌فهمند که دارد فریب می‌دهد. بعضی آدم‌ها آن قدر دیگران را فریب دادند که خودشان را فراموش می‌کنند که دارند فریب می‌دهند. همچنین بحث تولی و تبری است که باز هم از مواردی است که انسان را وارد بهشت می‌کند.

• اصحاب اعراف

یک مطلب دیگری است که به عنوان آخرین بحث از بحث منازل قیامت، بحث اعراف است. در قرآن علاوه بر اصحاب بهشت و اصحاب جهنم، به معرفی اصحاب اعراف هم پرداخته است. عده‌ای هستند، که جزء اعرافیان هستند، اصحاب اعراف. در قرآن

آمده: « **عَلَى الْأَعْرَافِ** » و در جایی دیگر آمده: « **أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ** ». این اعراف در واقع اعراف یک مقام بلندی است. از قضا میان بهشت و دوزخ هم قرار می گیرند. افرادی که در این مقام اعراف قرار می گیرند این ها بر همه دوزخیان و بهشتیان مشرف هستند. درجه بالایی دارند. در واقع اعراف اولاً یک موقعیت و جایگاه مستقل از بهشت و جهنم است، ثانیاً صاحبان اعراف دارای یک آگاهی خاصی دارند و از سرنوشت اهل محشر مطلعند. می دانند چه کسانی بهشتی و چه کسانی جهنمی هستند و این به خاطر آن کمال معنوی است که داشتند. در واقع می توان گفتک صالحان، انبیاء، اولیاء، این ها در زمره اعرافیان هستند.

اگر بخواهم به آیه آن هم اشاره کنم در آیه ۴۶ سوره اعراف می فرماید: « **و بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ** » در میان بهشتیان و دوزخیان (بینهما)، یک حجابی است و بر بالای اعراف، یک واسطه ای است که این واسطه یک بلندی است، یک اعراف است، جایی است به نام اعراف که مردان و انسان هایی هستند، که (رجال) معنایش مرد در برابر زن نیست، یعنی انسان هایی هستند که همگان آن را به سیمایشان می شناسند. می داند چه کسی بهشتی و چه کسی جهنمی است. آنان به بهشتی هم که هنوز وارد بهشت نشدند و امید دارند که وارد بهشت بشوند درود می فرستند تا وارد بهشت شوند. یا در آیه ۴۸ سوره اعراف دارد که « **وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ** ». اهل اعراف، مردمانی که قرار است به سیمایشان می شناسند، می گویند: اموالی که گرد آوردید و آنچه که به آن کبر ورزیدید، شما را در چنین روزی بی نیاز نساخت. خلاصه با این گناهان و معصیات و معصیت و اموال و تکبری که جمع کردید، امروز نجاتتان نمی دهد. یعنی اعراف هم خطاب به بهشتیان دارد و هم خطاب به جهنمیان.

این خلاصه ای بود از مباحث مربوط به معاد و بهشت و جهنم و همچنین اعراف.

این سؤال را دقت کنید. نعمت بهشتیان، ممکن است یک وقت هایی کم شود، جهنمیان که بله، معلوم است آن کسی که خالد در جهنم است بعد پاک می شود و وارد بهشت می شود. اما یک بهشتی هایی داریم که در اثر یک سری محرومیت هایی، خدا به آن ها عوضی می دهد. مثلاً فرض کنید این شخص به هر دلیلی، یک حیوانی به او حمله کرده و حیات او را گرفته و یا پایش را قطع کرده. آن حیوان، کارش درندگی است. این آدم مؤمن و متدینی هم باشد، در قیامت به بهشت می رود. به خاطر اعمال صالحی که دارد خدا بهشت را نصیبش می کند. ولی به خاطر این محرومیتی که پیدا کرده خدا یک عوضی به او می دهد. این عوض که تمام شد دیگر ادامه پیدا نمی کند. یک بحثی در علم کلام است، در بحث افعال الهی که ما این بحث را در افعال الهی نداشتیم، مطرح نکردیم. ولی در کتاب های قدیم کلامی آمده به نام أعواض یعنی عوض ها. یعنی آن پاداشی که شخص استحقاقش را دارد ولی از سر تکریم به او نمی دهند، ولی برخلاف ثواب بر عمل که با تکریم به او می دهند؛ یعنی محرومیتی پیدا کرده که به او می دهند. البته این محرومیت را اگر یک کسی عاملش بوده همان شخص باید بدهد. اما اگر عاملش یک پدیده طبیعی است خدا آن عوض را خواهد داد. آن بله، ممکن است، داده که شد، بعد کم شود و بعد تمام شود.

اما آیا بهشتی متوجه می‌شود که الان نعمتش کم شده یا نه که اگر این متوجه شود حالت ناراحتی پیدا کند. قاعدتاً چون در آنجا، در بهشت، سلم و آرامش و راحتی است، ممکن است متوجه نشود یا به مرور زمان این نعمت عوض، داده شود که اگر این نعمت کم شد، مثل یک فقیری که یک‌بار هزار تومان به او بدهی یا یک‌بار ۹۵۰ تومان به او بدهی، خیلی متوجه نشود که پنجاه تومان کم شد یا اگر متوجه شد خیلی ناراحت نشود، این‌طور است.

یک نکته دیگری که در اینجا باید توجه کنیم این است که بعضی‌ها اینجا اشکال می‌گیرند که: در قیامت بهشت و جهنم وجود ندارد؛ بهشت و جهنم همین دنیا است. از این حرف‌ها، این خیلی روشن است که با این ادله که عرض کردیم سازگاری ندارد چون عدل الهی، حکمت الهی و رحمت الهی اقتضا می‌کند که یک عالم دیگری باشد. چون در این عالم که حساب و کتاب‌ها امکان ندارد که کاملاً داده شود. اینکه بگوییم ما اگر آدم‌های خوبی بودیم این بهشت ماست و اگر بد باشیم این جهنم ماست. بله اگر آدم خوبی باشیم بهشت می‌سازیم و اگر آدم‌های بدی باشیم جهنم می‌سازیم. اما اگر بیاییم دنیا را با هم خوب زندگی کنیم، اخلاق خوبی داشته باشیم، وقتی همدیگر را می‌بینیم سلام علیکم بگوییم، صَبَحَكُمُ اللَّهُ بِالْخَيْرِ بگوییم، این بهشتی هستیم. اما اگر وقتی همدیگر را دیدیم فحش بدهیم، بدو بیراه بگوییم، توهین کنیم، غیبت کنیم، گناه کنیم، این جهنم است. بله، هر آدمی که در این دنیا دروغ می‌گوید، حسادت می‌ورزد، مال حرام می‌خورد، نااهلی است، قطعاً دارد به خودش در دنیا عذاب می‌دهد. کسی که حسود است الحسود لا یسود. حسادت، مثل هیزم آتشی است که همین‌طور سوخته می‌شود. این قطعاً خودش ضرر می‌کند، خودش زجر می‌کشد. گفت: اگر کسی به تو حسادت کرد، او را تکریم کن، چون قبول کرده تو از او برتری. چون فهمیده که تو مقام بالاتری داری که او بر تو حسادت کرده، اگر پایین‌تر بودی که حسادت نمی‌کرد. این افراد خودشان زجر می‌کشند، اما بهشتی است، جهنمی است، عالمی است، سرای دیگری است، «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، این کسی که بیاید آیات قرآن را این‌طور تعبیر ببرد، در واقع خلاف نصوص قرآن عمل کرده و حرف زده است.

بعضی دیگر می‌گویند: عالم دیگری است، بهشت و جهنم و حیات دیگری است. ولی این نهر و حورالعین و لؤلؤ و مرجان و... از باب تشبیه است. مثل این است که فرض کنید یک پدر و مادر و عالم و دانشمندی یک مشکل علمی حل شده، یک مجهولی برایش حل شده که شادمان می‌شود. بعد بچه از او سؤال می‌کند که پدر یا مادر چه شده که این قدر خوش‌حالی؟ او برای اینکه این خوش‌حالی را به فرزندش بفهماند به او می‌گوید: دیدی تو خیلی دوست داری اسباب‌بازی به تو بدهند چقدر خوش‌حال می‌شوی و لذت می‌بری. پدر مادر برای اینکه شیرینی علم را به او منتقل کند، تشبیه کند به عروسک و اسباب‌بازی تشبیه می‌کند. خدا هم خواسته یک جور تشبیه کند که ما بفهمیم چون بیشتر از این نمی‌فهمیم.

یا گاهی اوقات اشکال می‌گیرند که: چون خداوند با عرب‌ها صحبت می‌کرده، از نعمت‌های عربی مثال زده؟ چون به هر حال این‌ها این چیزها را می‌فهمند یا نعمت‌های دیگر. یا بعضی میوه‌ها را در قرآن نام برده شده و خیلی از میوه‌ها نام برده نشده است. این اشکال وارد نیست و درواقع دقت زبان‌شناختی نشده. خود قرآن، هم نعمت‌های مادی را ذکر کرده و هم معنوی. اگر خدا می‌خواست باید به آن نعمت‌های معنوی اکتفا می‌کرد. مثلاً می‌گفت: به شما سلام می‌کنند، احترام می‌گذارند، جهلتان را

به علم تبدیل می‌کنند. این چیزها آمده. مثلاً در روایت آمده: کسانی که در عالم برزخ می‌خواهند علم پیدا کنند خدا به آن‌ها علم می‌دهد. بعضی‌ها علاقه به علم و دانش دارند و خدا در عالم برزخ علم را نصیبشان می‌کند. تکامل برزخی داریم. این‌ها همه در آیات و روایات هست که نعمت‌های معنوی یا عذاب‌های معنوی. اما علاوه بر آن به نعمت‌های مادی هم اشاره کرده، می‌توانست نکند. این کار لغوی است که می‌گوییم نعمت‌های مادی و نعمت‌های مادی است، ولی خدا این‌ها را اراده نکرده است. این اصلاً با حکمت خدا جور در نمی‌آید.

اما اینکه چرا مثال‌های نعمت‌هایی که زده، عمدتاً نعمت‌هایی است که عرب آن زمان می‌شناسد؟ برای اینکه مخاطب اولیه عرب آن زمان است. اما جالب این است وقتی قرآن، نعمت‌ها را ذکر می‌کند، بعد هم این را می‌فرماید: هرچه بخواهید خدا به شما می‌دهد. یعنی تشبیه الانفس را نام می‌برد. مثلاً یک کسی هوس می‌کند میوه‌ای را که در قرآن نیامده. چون عمل اوست که تجلی و ظهور پیدا می‌کند. یعنی آنچه انسان با هوای نفس مخالفت کرده، اینجا خداوند به خاطر همان صبری که پیشه کرده نعمت‌ها را خدا به او می‌دهد. پس نعمت‌ها هم مادی است و هم معنوی.

حالا مادی آنجا چگونه است؟ عرض کردم قوانین مادی آنجا با اینجا متفاوت است. اینجا اگر بخواهد یک بذری به یک درختی تبدیل شود و میوه تولید شود، باید زمانی بگذرد، چند سال باشد که این میوه دهد، اما آنجا این‌طور نیست. بله قوانین تفاوت پیدا می‌کند، اما بله عالم ماده هست. اما صرف این ماده و این ماده چگونه است دیگر ما این‌ها را نمی‌دانیم. اما می‌دانیم که حتماً یک نهاد جسم ماده به مادی برقرار است.

• تته

دو سه نکته می‌خواهم اینجا اضافه کنم و دیگر بحث را تمام کنم.

نکته اول این است که بعضی‌ها از طریق دیگری مسئله معاد را هم اثبات کردند. طریق تجربه، اما نه این تجربه‌هایی که در علوم متعارف است. تجربه به معنای استفاده از علوم فرا روان‌شناختی. مثلاً افرادی هستند که مرگ را تجربه کردند. کسانی هستند که احضار روح دارند. این یک تجربه است. از این طریق هم می‌توان معاد را ثابت کرد، ولی چون این علوم فرا روان‌شناختی یک علوم تجربی، ظنی هستند، قطعی نیستند، تبعاً نتیجه‌اش در اثبات معاد می‌شود ضمنی. این‌ها برهان قطعی در اثبات معاد همان برهان عدالت و حکمت است که برهان براهین یقینی است یا برهان شخصیت و وحدت روح انسان

مطلب دوم این است که گاهی اوقات، با توجه به این پیشرفت‌های علمی که در زیست‌شناسی و ژنتیک انجام شده، می‌گویند انسان چیزی جز ژن‌های او و سلول‌ها و مولکول‌های او نیست. حقیقت انسان این است و و این‌ها همه تغییر می‌کند و از بین می‌رود. لذا جاودانگی معاد دیگر معنا نخواهد داشت. در واقع از این نتایج علمی خواستند ماتریالیزم انسان‌شناسی را، یعنی انسان‌شناسی ماتریالیستی را ثابت کنند. بعد معاد را انکار کنند. این‌طور سخن گفتن‌ها کاملاً مشخص است که سخن غیرعلمی است. برای اینکه هیچ‌وقت زیست‌شناسی نمی‌گوید روح نیست. زیست‌شناسی می‌گوید من، ژن‌ها و مولکول‌ها و اتم‌ها و

سلول‌ها را یافتیم. اما نمی‌تواند بگوید روح را نیافتیم، پس نیست، چون روح یک امر مجردی است، یک امر ملکوتی و فرامادی است. من سؤال این است که آیا زیست‌شناسی به پرسشی از پرسش‌های فیزیک و شیمی هم پاسخ می‌دهد؟ نمی‌دهد. مثلاً زیست‌شناسی می‌تواند بگوید: فیزیک و شیمی نیست؟ زیست‌شناسی که ثابت نمی‌کند اتم‌ها و پروتون و الکترون می‌تواند بگوید نیست؟ کار زیست‌شناسی اثبات نفی حوزه خودش است. کار فیزیک و فلسفه هم اثبات کردن حوزه فعالیت خودش است.

از علم، فلسفه بیرون نمی‌آید. محتاج فلسفه است، اما نمی‌تواند فلسفه تولید کند. از زیست‌شناسی ژنتیکی نمی‌شود فلسفه ماتریالیستی بیرون آورد و به نفی معاد پرداخت.

• تناسخ

و اما آخرین مطلب، مطلب تناسخ است. بنده در کتاب جریان‌شناسی ضد فرهنگ‌ها جایی که عرفان‌های وارداتی و معنویت‌های کاذب را معرفی کردم، چون عمدتاً قائل به تناسخ هستند، بحث تناسخ و نقد تناسخ هم ذکر شده. خیلی مختصر به آن بپردازم. ولی تفسیر آن را بروید از آن کتاب جریان‌شناسی ضد فرهنگ‌ها استفاده کنید. یک عده هستند که معتقد به حیات پس از مرگ هستند. می‌گویند: حیات بعد از مرگ هست. بعد از اینکه روح انسان، از بدن جدا شد یک حیاتی پس از مرگ دارد. اما این حیاتش یک حیات تناسخی است نه حیات معادی. یعنی چه؟ یعنی روح از بدن جدا می‌شود و بر می‌گردد در بدن دیگری. یا بدن انسان یا بدن حیوان. بعضی‌ها هم ممکن است بگویند: در بدن یک نباتی، جسم نباتی. مثلاً نقل می‌کنند: فیثاغورث؛ یک کسی کنارش سگی را کتک می‌زد، بعد به او گفت نزن، من صدای یکی از دوستانم را از می‌شنوم. البته من عقیده ندارم که فیثاغورث اعتقاد به تناسخ داشته، ولی خوب نسبت می‌دهند.

الان این معنویت‌های وارداتی قائل تناسخ هستند. می‌گویند این گردش، آن‌قدر ادامه دارد که روح از بدن جدا می‌شود و وارد بدن دیگری می‌شود و دوباره جدا شده و این امر آن‌قدر ادامه دارد تا بعداً خودش را بسازد و با نیروانا متحد شود یا برود در عالم دیگر. یعنی قبول دارند که نهایتاً یک عالمی هست، ولی این گردش ادامه دارد، یک‌دفعه روح از بدن جدا شد عالم دیگر نمی‌رود، برمی‌گردد به این دنیا، بستگی به عملی است که دارد. اگر خیلی حریص است و جمع‌آوری مال دنیا است، آن روح می‌رود در بدن یک مورچه‌ای. اگر اهل دزدی است این می‌رود در بدن گربه. بستگی دارد. اگر یک آدم شهوت‌رانی است می‌رود در بدن خوک، خلاصه روح برمی‌گردد در بدن دیگری. بستگی دارد که این چه کار کرده، کارهای خوب انجام داده یا کارهای بد انجام داده است. اگر خیلی آدم وابسته‌ای باشد وقتی روح از بدن جدا شد، می‌رود با نیروانا متحد می‌شود و می‌رود در عالم ملکوت. این را می‌گویند تناسخ.

تناسخ را نه اسلام قبول دارد و نه فلسفه. این‌هایی که قائل به تناسخ هستند، برهان برای تناسخ ندارند. کتاب خیلی نوشتند و درباره تناسخ ادعا کردند. خیلی از این کتاب‌هایی که در بازار است و مسئله تناسخ را مطرح می‌کنند، ولی هیچ برهانی ندارند، چون ادعا کافی نیست، دلیل لازم نیست. پس برای تناسخ دلیلی ندارند. اما ما در فلسفه و در آموزه‌های دینی، دلیل بر نفی

تناسخ داریم. هم دلیل نقلی بر نفی تناسخ داریم، چون می‌دانیم بحث معاد که مربوط به افعال الهی است، وقتی حقانیت قانون هم ثابت شد، در مباحث نبوت‌شناسی، دیگر می‌توانیم بحث معاد را با نقل دنبال کنیم، دیدید که مواقف قیامت را هم با نقل دنبال کردیم. البته مواقف قیامت، با عقل قابل شناخت نیست، و جز نقل راه دیگری نداریم. برای اثبات اصل معاد، شما هم می‌توانید هم از عقل و هم از نقل استفاده کنید. اگر نقل استفاده کردید، دور پیش نمی‌آید. مثل اثبات وجود خدا نیست که حتماً باید از عقل استفاده کنید. مثل اثبات اصل ضرورت نبوت نیست که نیاز به برهان عقلی داشته باشیم بلکه می‌توانید با نقل نفی کنید، تناسخ هم همین‌طور است، با نقل نفی می‌شود. آیات قرآن صریحاً می‌گوید: (روح) انسان وقتی از دنیا جدا شد می‌رود در عالم برزخ و بعد هم عالم قیامت. یعنی نص قرآن تناسخ باطل می‌کند. پس بنابراین کسی که اعتقاد به قرآن دارد نمی‌تواند تناسخ را بپذیرد.

برهان عقلی هم در نفی تناسخ داریم، چه برهانی؟ برهان‌ها متعدد است. ملاصدرا در اسفار، شیخ اشراق در حکمت اشراق، جناب بوعلی‌سینا در آثارش ثابت کرده که تناسخ مخالف دین است. ملاصدرا هم در اسفار و هم در شواهد الربوبیه و در جاهای مختلف برای ابطال تناسخ دلیل آورده است.

یکی از دلایلش این است که می‌گوید: ببینید نفس، می‌آید با بدن متحد می‌شود و می‌شود یک حقیقت. مثلاً حقیقت من، همان روح و بدنم است. روح و بدن است که یک حقیقت تشکیل می‌دهد به نام من و به نام نفس. نفس ترکیبی از بدن و روح است. بدن وقتی سیر تکاملی‌اش را طی کرد و رسید به مراحل جنینی، مراحل جنینی‌اش طی شد، از نطفه و علقه و مضغه، تا رسید به مرحله چهارماهگی، قابلیت دریافت روح را پیدا می‌کند، نفخت فیه من روحی شروع می‌شود. روح، در واقع با یک بدن اتحاد پیدا می‌کند. یک سنخیتی باید بین نفس و بدن باشد. بدنی که استعداد محض است، چون دوره جنینی چهارماهگی‌اش است، غیر از آن بدنی است که سی‌چهل یا پنجاه‌شصت سال از آن گذشته و فعلیت‌هایی را کسب کرده. اگر این بدنی که استعداد است، بیاید متحد شود با نفسی که سال‌ها حرکت و تلاش داشته و به فعلیت رسیده، نفسی که در این دنیا به فعلیت‌هایی رسیده برگردد در بدنی که استعداد است. اگر بگویید: که این بدن در اثر حرکت و استعداد، به مرحله‌ای رسید که باید نفس سنخ خودش را بگیرد، بلافاصله به چهارماهگی که رسید، نفس متناسب با سنخیت خودش را دریافت می‌کند. آن وقت این نفس دیگری که قبلاً با بدن دیگر بوده و به فعلیت رسیده بیاید دوباره در این بدن، لازمه‌اش این است که یک بدن دارای دو نفس باشد. یک نفس هم‌سنخ و یک نفس غیر هم‌سنخ. لازمه‌اش این است که یک بدن دارای دو نفس باشد. درحالی‌که ما بالوجدان می‌یابیم که هرکسی یک من و یک حقیقت دارد. اگر کسی بگوید: نه، وقتی به چهارماهگی رسید دیگر نفس هم‌سنخ خودش نمی‌آید و نفس جداشده از بدن قبلی می‌آید در این بدن جدید، لازمه‌اش این است که نفسی که فعلیت‌ها را کسب کرده با بدنی که استعداد است، ترکیب می‌شود و استعداد با فعلیت قابل جمع نیست. مثل این است که فرض کنید بگویید: این گندمی که استعداد درخت شدن را دارد اما با طی کردن مثلاً فرض کنید یک سال، سه چهار ماه این همان لحظه گندم ببارد، تولید گندم کند. این اجتماع نقیضین این است. یعنی یک موجودی که استعداد است، درحالی‌که استعداد است فعلیت باشد. نمی‌تواند این موجود درحالی‌که استعداد است فعلیت باشد، این استعداد را باید سپری کند تا به

فعلیت برسد. پس بنابراین الحاق روحی که فعلیت‌هایی کسب کرده با بدنی که در مرحله استعداد است لازمه‌اش اجتماع استعداد و فعلیت است در موجود واحد که لازمه‌اش جمع نقیضین است و محال است.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته.

ims.nahair.ir